

حرکت به جلو - 2

سرمایه داری دیگر، استثمارگر نیست؟

زیگانف (دبیرکل حزب کمونیست روسیه)

ترجمه "بهبود بکتاشی" از روسی

در غرب و همچنین در دهه اخیر در کشور ما بسیار می گویند و می نویسند که طی قرن بیستم و بویژه در فاز آغازین گلوبالیزاسیون بعد از جنگ جهانی دوم، سرمایه داری سرشت خویش را اساساً تغییر داده است. گفته می شود "خصلت وحشیگری و استثمارگرانه خود را از دست داده و در جهت نعمت همگانی گام بر میدارد. قدری صبر و شکیبایی پیشه کنید تا سرمایه داری در سراسر جهان سیمای انسانی به خود گیرد."

کاپیتالیسم بنا به بسیاری از معیارهای خویش حقیقتاً آن چیزی نیست که در قرن گذشته بود. اما چرا؟ ارزش آن را دارد که قدری روی این قضاوت مکت کنیم.

لنین در زمان خویش وجود دو نوع کاپیتال در روسیه و در دیگر کشورهای کاپیتالیستی را ذکر نمود: دمکراتیک و ارتجاعی.

اولاً سرمایه در برابر مقاومت و مبارزه در حال رشد متمدن می گردد. ثانیاً سیمای مردمی سرمایه را باید در ارتباط با زشت ترین شکل استثمار، یعنی گلوبالیزاسیون سنجید.

در فاز اولی که مورد بحث ماست، سرمایه توانست تا اندازه ای چهره خویش را زیر فشار انقلاب اکتبر و جنبش های اجتماعی تغییر داده و حتی در برخی عرصه ها تن به عقب نشینی بدهد. نباید فراموش کرد که این عقب نشینی برای نجات خویش نیز بوده است.

بنیادریسم روسی

مشی، برنامه و استراتژی ما بر این مبنا استوار است که آنچه در روسیه روی داده، چرخش ضد انقلابی برای احیای سرمایه داری است. همگی بر سر این مسئله با هم تفاهم داریم، اما ضرورت دارد بر سر اشکال ویژه این تلاش در روسیه نیز به وحدت کامل برسیم. اشکالی که متاثر از رویدادها و شرایط جهانی تغییر رنگ نیز می دهند. از درون این تفاهم است که باید ارزیابی های ما از حوادث و شعارهای تاکتیکی ما بیرون بیاید.

با دوره دوم ریاست جمهوری پوتین روسیه تقریباً وارد مرحله نوین نو سازی سرمایه داری گردید. مشخصه این مرحله عبارتست از تضعیف بیشتر روسیه در عرصه جهانی، تهدید جدی تجزیه اقتصادی و سیاسی کشور، افزایش بحران داخلی و خارجی و نقش ترمز کننده او در رشد کشور و عدم توانای در تامین حداقل امنیت شهروندان.

پروسه گلوبالیزاسیون به شیوه آمریکایی بیشتر و بیشتر خصلت تجاوزکارانه و ضد روسی به خود می گیرد. ایالات متحده مایل نیست روسیه را همآورد خود ببیند. گرچه در چشم انداز تاریخی، این پدیده اجتناب ناپذیر است.

آمریکایی ها بطور مداوم کشور ما را با پایگاه های نظامی خود محاصره می کنند. دولت روسیه به این امر هیچ توجهی نمیکند و در صدد هیچ سیاست واقعی در جهت وحدت کشورهای سوسیالیستی سابق نیست و حتی آگاهانه با جمهوری بلاروس وارد مشاجره سیاسی می شود.

در نتیجه امروز روسیه بین چکش و سندان قرار گرفته است. مسقیما در مرزهای آن بطور موفقیت دو ساختار ژئوپولیتیک احداث می گردد: اروپای نوین و آسیای متحده. بعلاوه

امپراطوری آمریکا. اگر کشور ما همچنان به وضعیت معلق خود ادامه دهد، چند پارچه خواهد شد. درحالیکه روسیه امکانات واقعی برای یک اقتصاد رشد یابنده دارد. گلوبالیزاسیون برای غارت منابع طبیعی ما می‌کوشد دیکتاتوری فاسد را بر کشوری حاکم نگهدارد.

دوره دوم ریاست جمهوری پوتین برابر است با مرحله بحران نوین در روسیه. بعد از فروپاشی سیستم سیاسی و اقتصادی شورائی، کشور دوره غارت بی بند و بار و در عین حال جنائی یلتسین را گذراند. پس از او، پوتین باقیمانده های شیوه زندگی شوروی را کاملاً از بین برد و کشور را از آلترناتیو چپ محروم کرد. از اینرو رژیم پوتین عبارتست از نابودی روسیه:

- نابودی سیستم های اجتماعی که تا مین کننده زندگی مردم بود.
 - نابودی اقتصاد خلقی و پیشرفت های علمی
 - اهمیت ندادن به مواضع ژئوپولیتیک شوروی.
 - عدم توجه به خطر گسترش ناتو که تاکنون شماری از جمهوری های سابق شوروی را ضمیمه خود کرد. همچنین بی توجهی به خطر جابجائی نیروهای نظامی ناتو در خاک این کشورها و رابطه خائنانه ای که دولت های جدید این کشور ها نسبت به متحد استراتژیک روسیه؛ یعنی بلاروس برقرار کرده اند.
 - ضربه سیستماتیک به امنیت ملی کشوربا نابود سازی پایه های دفاع و امنیت.
- نتیجه ای که می توان از این وضع گرفت آنست که رژیم پوتین نه تنها خود در پی کاهش و حل بحران عمومی جامعه نیست، بلکه حاضر به مصالحه ای ملی برای چنین ضرورتی نیست.

درس های قرن بیستم

همه میدانیم که وسایل ارتباط جمعی نقش اصلی را در فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی داشتند. بعد از جنگ کبیر میهنی و پیدایش سلاح هسته ای، دشمنان روسیه کاملاً درک نمودند که نابودی روسیه با توسل به زور امکان پذیر نیست. از اینرو تمام تلاش خود را صرف نابودی داخلی، جهانی و ایدئولوژی ما و فروپاشی از درون کردند.

تمام تبلیغات در این دوران روی جوانان کشور متمرکز شد که نه در انقلاب و نه در جنگ میهنی علیه فاشیسم هیتلری نقشی نداشتند. این تبلیغات به این نسل می گفت که اتحاد شوروی نقش چندانی در تحمیل شکست به فاشیسم هیتلری نداشته و اتحادشوروی نیز دست کمی از فاشیسم هیتلری ندارد. بنابراین، با نابودی باصطلاح امپراطوری روسیه آنها به آرزوهای خود خواهند رسید. در همین دوران روی ناسیونالیسم، تجزیه طلبی و تفرقه در میان خلق ها نیز کار کردند. اشتباهات حزب کمونیست بزرگ جلوه داده شد و روی نقش حزب در بازسازی سوسیالیستی کشور پرده سکوت و تخریب کشیده شد.

برای بسیج نیرو جهت دفاع از خصوصی سازی به شهروندان روسی وعده های طلائی دادند، اما جامعه با خصوصی سازی چه چیز بدست آورد جز نا امنی، تبه کاری، نا امنی و جنگ و خونریزی؟ یک میلیون از خلق های اتحاد شوروی در جنگ های محلی کشته شدند.

چه باید کرد و چگونه می تواند جلوی ادامه این فاجعه را گرفت؟ قبل از هر چیز بایستی سازمان سیاسی نیرومندی را بوجود بیآوریم که بیانگر منافع که این فاجعه به قیمت نابودی زندگی آنها تمام شده و می شود. این از مبرم ترین وظائف امروز کمونیست های روسیه است.

کلید نوسازی روسیه کنونی عبارتست از وحدت زحمتکشان برای مبارزه در راه عدالت اجتماعی و مبارزه در راه نجات ملی. انقلاب سوسیالیستی در روسیه همچنان امکانپذیر است.

اما در مرحله که ما امروز در آن قرار گرفته ایم سوسیالیسم روسی از دل یک انقلاب ملی و آزادیبخش با خصالت ضد سرمایه داری و ضد گلوبالیسم بیرون می آید.

کتابخانه
کتابخانه
کتابخانه